

جامعه‌شناسی طنز حافظ

احمد رضا نظری چروده

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی واحد تهران مرکزی

چکیده

بزرگترین مصیبت عصر حافظ که مردم گریبانگیر آن هستند ریاکاری و تزویر در دین و عرفان است و نهادهای اجتماعی جامعه حافظ خود گرفتار این ریا و تزویر می‌باشند. نهادهایی مثل محتسب، واعظ، صوفی، زاهد و شیخ و فقیه و مدرسه، پادشاه و قاضی. هر کدام به اندازه قدرتی که در جامعه از آن برخوردار هستند، ریا و تظاهر می‌ورزند و فسق و فجور می‌کنند. حافظ با درایت و تیز بینی خاص خود همه اینان را در ترازوی نقد خود چنان ماهرانه می‌سنجد که هیچ کدام از دیده تیز بین او پنهان نمی‌ماند. حافظ شاعری رئالیست است. بهترین راه مبارزه را با این گروهها حربه‌ای به نام طنز می‌داند. طنز که رویه‌ای خنده‌آور و درون مایه‌ای نیش‌دار و بیدار کننده دارد، بهترین حربه حافظ برای در هم شکستن حقه‌بازی صوفی، فسق و فجور محتسب، عجب و غرور زاهد، نماز دروغین شیخ و مفتی و فقیه مدرسه و حرام‌خواری‌شان و رشوه گرفتن قاضی، طنز است. چرا که حافظ می‌خواهد جامعه را از آلودگی‌ها پاک کند و در این کار به اوج موفقیت رسیده است.

واژگان کلیدی: طنز، محتسب، صوفی، خرقة، زاهد، شیخ، واعظ، فقیه مدرسه، پادشاه، امام خواجه، قاضی.

جامعه‌شناسی ادبیات

جامعه‌شناسی ادبیات اگرچه به لحاظ تئوریک بر تعاملات جامعه و ادبیات تمرکز دارد. (روبرو، اسکار پیت، ۱۳۷۴)، لیکن تحقق تاریخی آن بیشتر مبین باز نمود جامعه در ادبیات است تا بالعکس. در این رابطه می‌توان به آرا جورج لوکاج و میخائیل باختین دو نظریه‌پرداز بزرگ جامعه‌شناسی ادبیات اشاره نمود. لوکاج حماسه و رمان را در توازی با تمدنهای بسته و باز به منزله ژانرهای ادبی متناظر با این جوامع در نظر گرفت. (لوکاج، جورج، ۱۳۸۰) باختین رمان را وابسته به نیروهای مرکز گریز و به عبارت بهتر چندگونگی زبانی می‌داند.

آشکار است که الگوی اندیشگی این بزرگان بیشتر معطوف به ادبیات است که سرچشمه آن در همه حال جامعه است. برآستی نشان ادبیات جامعه چیست؟ و آثار ادبی با جامعه چه میکند؟ از این منظر ادبیات کمتر مورد توجه بوده است و بیشترین سابقه شاید به مطالعات مارکسیستی باز می‌گردد که در نهایت به گونه‌ای از نقد ایدئولوژیک یا به عبارت دیگر ادبیات انقلابی راه می‌یابد که مورد نظر ژدائف و هوادارانش بود و مقابله با ادبیات فریب معنی پیدا می‌کرد. فارغ از این سابقه مارکسیستی که در آخرین تحلیل صبغه ابراز انگارانه دارد و با استقلال ادبیات در چالش است این رویکرد در جامعه‌شناسی ادبیات بیشترین تمرکز خود را بر نقش ادبیات به منزله فراهم آورنده ماده ذهنی جامعه مدرن قرار داده و مبین آن است که ادبیات مدرن، عمدتاً رمان، حیات ذهنی جامعه جدید را بنا نموده است.

طنز

طنز در لغت به معنی ظرافت و سخنی است که به رمز و نیشخند بیان می‌شود اما در اصطلاح ادب طنز عبارت است از روش ویژه‌ای در نویسندگی و شاعری که ضمن تصویر هجو آمیز، برخی جهات منفی زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را گاه به صورتی اغراق آمیز نمایش می‌دهد. مبنای طنز بر شوخی و خنده است اما این خنده، خنده شوخی و شادمانی نیست. خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت زننده و نیش دار که خطاکاران را متوجه خطای خود می‌سازد و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است برطرف می‌کند. (حاکمی، اسماعیل، ۱۳۸۰، ص ۹)

هجو و طنز اغلب در کنار همدیگر سیر کرده‌اند و گاهی نیز بهم آمیخته‌اند اما با یکدیگر فرق دارند، هجو با ظرافت و شوخی همراه است و گرنه هجو نیست بلکه دشنام است و باید دارای شکل و قالب فاخر ادبی باشد چه در غیر این صورت، صرفاً به نوعی استهزای مبتذل و روستایی وار شبیه خواهد نه هجو. (حلبی، علی اصغر، ۱۳۷۷، ص ۲)

چه انگیزه‌ها و عواملی موجب نوشتن یا سرودن هزل و هجو و انواع گوناگون آن

می‌گردد؟ آیا این انگیزه‌ها فردی است یا جمعی، طبیعی است یا غیر طبیعی، سیاسی است یا غیر سیاسی.

نخست باید گفت که هجاگوی با نفرت شخصی، تحقیر و تفریح شرورانه برانگیخته می‌شود، البته او همیشه این نکته را انکار می‌کند و پیوسته اظهار می‌دارد که احساسات شخصی را از کار خود دور کرده است. یعنی همواره برای خیر و سعادت جمع می‌نویسد. ولی او همواره یک لجاجت‌جانگداز دارد. اگر چه سخت می‌کوشد آن را پنهان دارد این انگیزه از تحقیر آگنده است اگرچه با ملایمت آن را به خنده بر می‌گرداند. (حلبی، علی اصغر، ۱۳۷۷، ص ۴۶)

انگیزه دوم امری است که بسیاری از هزل‌گویان و هجو سرایان آشکارا بدان اعتراف کرده‌اند. آنها می‌خواهند که جنایت را رسوا و حماقت را مسخره کنند، و از این روی تا می‌توانند آن را بکاهند یا از ریشه برکنند. در ایدن (۱۷۰۰ - ۱۶۳۱) می‌گوید: «غایت راستین هجاء این است که رذیلت‌ها را از طریق اصلاح آنها مرمت کند» هجاگوی صریح، دشمن جنایتکار نیست همچنانکه یک طبیب دشمن بیمار خود نیست وقتی که دوی تلخی را برای جلوگیری از عمل جراحی سخت به او تجویز می‌کند.»

این نکته شاید یکسره درست نباشد، ولی در این نکته هم شک نمی‌توان کرد که همه هجاگویان بدسرشت و شریر و بدخواه نوع بشر نیستند: آنها از بی‌خبری و نادانی، و فریفتگی مردم به عوام فریبی شیادان ریایی و تعصبات دین‌مداران، خدانشناس غصه‌می‌خورند و دلشان آتش می‌گیرد. (همان مأخذ، ۴۸-۴۹)

انگیزه سوم را می‌توان انگیزه زیباشناسانه نامید. هر نویسنده یا هنرمند از نوشتن یا ساختن نمونه‌های مخصوص خود لذت می‌برد. او باید مواد برگزیده خود را با مهارت به کار می‌برد. اما نمونه یا الگوی هجاء، پیچیده است. هر نویسنده که می‌خواهد آن را به کار ببرد باید متوجه مشکلات آن نیز باشد. ولی اول از همه نیازمند واژه‌های انبوهی است، پس از آن محتاج به یک شوخ طبعی آمیخته بانظر گاهی جدی است. و نیز محتاج تخیلی چنان قوی است که بتواند همواره چند گام از خوانندگان خود جلوتر باشد. (همان مأخذ، ۴۹-۵۰)

یکی از عوامل مهم گرایش هجاگویان و هزل‌نویسان به هجو و طنز و مسخرگی، نقص جسمی یا زشتی صورت یا کمبود روحی و نیز پذیرفته نشدن در مجامع بزرگان و همانندان آن است. چون این گروه می‌بینند که اجتماع آنها را جدی نمی‌گیرد آنان نیز مردم و اجتماع و نهادهای آن را جدی نمی‌گیرند و به آن دهن کجی می‌کنند. (همان مأخذ، ۵۲)

طنز حافظ

حافظ بر اثر روح شادمانه و سرزنده و طربناکی که در دیوانش موج می‌زند، رند و خوش باش و لذت طلب و حتی اباحی و لالابالی می‌نماید. باری، حافظ از قید نیکی و بدیهای دست و پا گیر

نازل رها شده است ولی می‌کوشد دیگران را هم برهاند، حافظ از جور امیر یا امیرزاده‌ای به «عدل امیر یا امیرزاده دیگری دل خوش می‌داشته یا پناهنده می‌شده است نه اینکه امارت و امیرزادگی را از بن و ریشه جابرانه و جائزانه بشمارد».

حافظ مبارز نستوهی است اما عرصه مبارزه اش سیاست نیست. به دین و عرفان تعلق عمیقی دارد در عصر او فساد اجتماعی از فسادهای دیگر بارزتر بود، دو نهاد مقدس به تحریف و انحراف کشیده شده بود، شریعت و طریقت «آتش زهد و دریا خرمن دین خواهد سوخت» یا نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد / ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد. بعضی‌ها به قول خود حافظ از خنده می‌در طمع خام می‌افتند یعنی با دیدن طنز پردازیهای حافظ در اطراف مقدسات دین و عرفان (معاد، بهشت، روزه، نماز، صوفی و محتسب و فقیه و وقف و خانقاه و خرقة و تسبیح و سجاده و نظایر آن) نتیجه می‌گیرند که حافظ بی‌دین و یا لاقبل سست اعتقاد بوده است.

در حالی انتقاد حافظ فرع بر اعتقاد اوست. انتقاد او تلخ و خصمانه نیست، شیرینی و دوستانه است. زندیقانه نیست. صدیقانه است. هیچ طنز پرداززی راستینی نیست که حامی حق و حقیقت نباشد. اما انتقادهای طنز آمیز حافظ هم اخلاقی و مربوط به اخلاقیات است. بی‌آنکه ناصح یا محتسب باشد. (خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۸۴، ۲۲۰ تا ۲۱۷)

به قول دکتر شفیع کدکنی «هر کس اندک تاملی در شعر حافظ داشته باشد به نیکی دریافته است که یکی از برجسته ترین ویژگیهای شعر او لحن طنز آمیز کلام اوست» مثلاً در این بیت:

یا رب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید / دود آهیش در آینه ادراک اندازد
اگر در رابطه معنایی کلمات (خودبین) و (بجز عیب ندید) اندکی تامل داشته باشیم متوجه می‌شویم که حافظ می‌خواهد بگوید. «زاهد خود نفس عیب است شفیع زاهد عیب است نه این که دارای عیب باشد، خودبین است و بجز عیب نمی‌بیند، خودش را می‌بیند که عیب است. یا عیب را می‌بیند که خود اوست» اما تبدیل عبارت او به هر صورت دیگری، لحن طنز آمیز و هنر شگفت آور او را کم رنگ و احتمالاً نابود می‌کند. (شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۶، ۳۰۵)

یا این بیت:

با محتسب عیب مگوئید که او نیز / پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

۱۰ / ۴۶

عیب مرا که باده خواری است به محتسب که در انجام امور احتساب است (یاشرعیات اسلام است) نگویید او هر چند آدم دینی است و باید از شراب پرهیز کند اما مثل ما او نیز در طلب بدست آوردن شراب می‌باشد «به عبارتی رطب خورده کی منع رطب کند».

شفیعی کدکنی تعریفی در باب طنز ارائه می‌دهد و اعتقاد دارد تا کنون تعریفی جامع تر و دقیق تر از این تعریف در باب طنز در هیچ زبانی نیافته است. «طنز عبارت است تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین» و در منطق اجتماع نقیضین یا اجتماع ضدین محال است. یعنی از دیدگاه منطق نمی‌توان تصور کرد که یک چیز هم سیاه باشد و هم سفید یا یک چیز در یک آن، در حال حرکت باشد و در همان آن، در حال سکون. اما در منطق هنر می‌توان پذیرفت که یک چیز هم ساکن باشد و هم در همان لحظه در حال حرکت.

ز خود هر چند بگریزم، همان در بند خود باشم
رَم آهوی تصویرم شتاب ساکنی دارم
(شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۶، ۳۰۶)

چرا حافظ از طنز استفاده می‌کند، علت به کارگیری حافظ از طنز چیست؟

حافظ معتقد بوده است که اگر انسان وارد حرفه‌ای شد باید آن حرفه را به کمال دریاورد و یاد بگیرد. بدین جهت هیچ زاویه‌ای را در هنر عاطل نگذاشته است همه زوایای هنر را با چشم بصیرت خود دیده است و لذا وقتی زبان طنز به کار می‌برد بهترین طنزها را و اگر زبان تصویری به کار می‌گیرد بهترین تصویرهای شعری ارائه می‌دهد و یا با مردم مبهم و پیچیده عصر خود زبان مبهم دارد.

بزرگترین مصیبت عصر حافظ که مردم آن گریبان گیر آن هستند ریاکاری و تزویر در دین و عرفان است به قول خرمشاهی «ریا و رعوتی که مانند پیچک بر نهال نازک آرا و در عین حال دیرینه دین و عرفان پیچیده است».

گفتی از حافظ ما بوی ریا می‌آید
آفرین بر نفست باد که خوش بودی بوی

(خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۸۴، ۲۲۲)

دکتر شفیع کدکنی نکته‌ای جالب و قابل توجهی را در مورد طنز بیان می‌کند می‌گوید «یکی از بزرگترین طنز پردازان جهان عبید زاکانی است که معاصر و احتمالاً دوست حافظ نیز بوده است. عبید زاکانی در قلمرو شعرهای جدی خیلی اهمیتی ندارد به ویژه که در پرتو آفتاب جهان تاب حافظ جایی برای هیچ کس باقی نمانده است اما در قلمرو طنز عبید همان مقامی را دارا است که حافظ در حوزه شعر. «خطیبی را گفتند: مسلمانی چیست؟ گفت: من مردی خطیبم، مرا با مسلمانی چه کار؟»

هر کس با مفهوم خطیب و نقش خطیبان در جامعه اسلامی آشنا باشد، می‌داند که نه تنها شرط اول خطیب بودن مسلمان بودن است بلکه خطیب سخنگوی همه مسلمانان نیز هست. اما عبید با این بیان هنری خویش خطیب بودن را ضد مسلمان بودن یا نقیض مسلمان بودن تصویر کرده است و در ذات آن خطیب به نمایش در آورده است. این همان «تصویر هنری اجتماع نقیضین است. (شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۶، ۳۰۷-۳۰۶)

محورهای طنز حافظ

طنز در دیوان حافظ سه آماج دارد (۱) آداب و عوالم صوفیانه دروغین (۲) ریاکاران وابسته به شریعت از زاهد و واعظ و محتسب که نقطه مقابل و مایه ننگ پارسایان حقیقی و مردان راستین خدا هستند. (۳) معشوق که آنها را مطمئناً یعنی در سنت شعر و ادب، به نوعی «مقدس» شمرده می‌شود و شاعران با عجز و نیاز با او رفتار می‌کنند. (خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۸۴، ۲۲۳)

۱ - محتسب: در دیوان حافظ محتسب غالباً به طنز امیر مبارزالدین پادشاه شیراز می‌باشد که بسیار سختگیر است و ریاکاری می‌کند و در دین تعصب می‌ورزد.

محتسب در اصطلاح آن که به امور شرعی رسیدگی و گناهکاران به خصوص میخوران را تنبیه شرعی می‌کرده است. مأمور احتساب، مأمور اجرای احکام شرعی. (انوری، حسن، ۱۳۷۳، ۲۲۶)

* محتسب ضد ارزش اجتماعی است:

با محتسبم عیب مگوئید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

۱۰ / ۴۶

در تاریخ اجتماعی تألیف مرتضی راوندی آمده است. در دوره امیر مبارزالدین از سلاطین آل مظفر به شدت با میگساری مبارزه می‌شد و ظاهراً در نتیجه همین سخت‌گیریها، مردم این شهریار را محتسب می‌خواندند. (راوندی، مرتضی، ۱۳۸۳، ۲۷۹)

ظاهراً محتسبان مطابق وظایف دینی خود در جامعه عمل نمی‌کرده‌اند لذا این گروه نیز مانند دیگر گروههای اجتماعی از حدود و وظایف دینی و مذهبی عدول کرده‌اند. در فرهنگ اصطلاحات در انتساب محتسب می‌گوید: «محتسب از سوی امام یا نایب وی برای نظارت در احوال رعیت و بازبینی کارها و مصالح آنان تعیین می‌شود». (انوری، حسن، ۱۳۷۳، ۲۲۶)

در معالم القریه آمده است: «محتسبان در اغلب اوقات قدرت زیادی داشته‌اند و حتی رجال و بزرگان نیز از آنان واهمه می‌داشتند. خواجه نظام الملک حکایتی از علی نوشتگین نقل می‌کند مبنی بر حد خوردن سپهسالار نوشتگین به سبب نوشیدن شراب از محتسب».

* محتسب منافق است شرابت را می‌خورد جامت را می‌شکند. نمک می‌خورد نمکدان می‌شکند.

باده با محتسب شهر نوشی زنهار بخورت باده ات و سنگ به جام اندازد

باده خوردن و سنگ به جام انداختن مثل نمک خوردن و نمکدان شکستن است.

۷ / ۱۴۹

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد

(خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۶۸، ۵۹۲)

محتسب فاسق است

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصه ماست که بر هر سر بازار بماند

۴ / ۱۸۷

محتسب سیوکش است، صوفیان نیز از عمل محتسب تقلید می‌کنند. صوفی نیز که کارش حقه بازی و شعبده است کمتر از محتسب نیست حافظ با قرار دادن صوفی در کنار محتسب می‌خواهد بگوید که اینان هر دو از اعمال خلاف دینی برخوردارند، با نام دین بزرگترین ضربه‌ها را به دین می‌زنند. چون هر دو گروه از محبوبیت سیاسی برخوردارند و در حکومت دینی صاحب مقام و منصب بالایی هستند لذا با دسیسه‌های خود اولاً نشان می‌دهند که پرهیزگار و متقی اند اما در حقیقت با اعمال ننگین خود، ضربه بر پیکر دین وارد می‌کنند.

صوفی ز گنج صومعه با پای خم نشست تا دید محتسب که سبو می‌کشد به دوش

۲ / ۲۸۵

سوء استفاده‌های دینی همواره به وسیله گروه‌های اجتماعی فشار در جامعه دیده می‌شود صوفی بوسیله قدرت دینی و مذهبی و محتسب به وسیله قدرت سیاسی و دینی خود هر کدام به یک اندازه کمر دین را می‌شکنند و تأثیر منفی آن را در دوره‌های بعد و یا در همان عصر خودشان مشاهده می‌کنیم.

* محتسب از شراب خانگی صوفی محروم است

محتسب نمی‌داند این قدر که صوفی را جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی

۵ / ۴۷۳

محتسب تیز است

اگر چه باده فرح بخش و بادگل بیز است به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

۴۱/۱

مأمور حسبت را سلطه‌ی است که به موجب آن بر نگهبان در آنچه مربوط به منکرات باشد نظارت دارد و قاضی را این سلطه نیست، زیرا حسبت بر پایه ترس نهاده شده و استفاده محتسب از سلطه و درشتی تعدی و تجاوز از منصب نیست. وظیفه او تفحص درباره منکرات ظاهر و ممانعت از آنهاست و نیز تفحص درباره ترک کار نیکوی ظاهر و بر پاداشتن آن است و این امر تنها وظیفه محتسب است. (انوری، حسن، ۱۳۷۳، ۲۲۸)

محتسب در بیت فوق اشاره به امیر مبارزالدین پادشاه شیراز دارد که مردم شیراز به او لقب

«پادشاه محتسب» داده بودند. (معین، محمد، ۱۳۷۵، ۶۵)

باری در امر شرع سختگیر و سخت کوش بود. برای سادات و علمای دینی شیراز دارالسیاده

و در کرمان مسجد بنا کرد و اوقافی مخصوص آنها نهاد. پیاده به نماز جمعه

می‌رفت. در تیریز بالای منبر رفت و خطبه ایراد کرده به گفته محمود کتبی «به واسطه سیاست زیاده از حد مردم از او متنفر بودند. (ستوده، حسین قلی، ۱۳۴۶، ۱۲۸)

چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

محتسب ریاکار و مزور است می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب حافظ با درایت و تیزی‌های نهادهای اجتماعی عصر خود را در ترازوی نقد خود آن چنان می‌سنجد که هیچکدام از نهادهای دینی و سیاسی از دیده تیزبین او پنهان نمی‌مانند بلکه شیوخ و زهاد و مفتیان را هم شأن و مرتبه محتسبان می‌داند و عملشان را همچون عمل آنها. شادروان معین می‌نویسد «به تشویق فقها در امر به معروف و نهی از منکر راه افراط در پیش گرفت. میخانه‌ها را بست و میخوارگان را سخت تأدیب کرد. سماع را موقوف داشت و به قدری در این قسمت افراط ورزید که ظرفای شیراز او را «پادشاه محتسب» می‌خواندند و هم راجع به اوست که حافظ می‌فرماید:

اگرچه باده فرح بخش و بادگل بیزست به بانگ چنگ مخور می‌که محتسب تیز است بدیهی است که حافظ بر ضد این تعصب خشک عصیان ورزد و فرماید: دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند/ پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند، یا: بود آیا که در میکده‌ها بگشایند/ گره از کار فرو بسته ما بگشایند. (معین، محمد، ۱۳۷۵، ۶۵)

حافظ شاعری رئالیست یا واقع‌گراست زیرا «نویسنده رئالیست به طور کلی رفتارهای گوناگون را مشاهده می‌کند و یا در زندگی افراد مشارکت می‌کند» (ولک، رنه، ۱۳۷۳، ۹۳) شناخت عمیق و نگاه دقیق نویسندگان و شاعران بزرگ از انسان، روح و زندگی جاودان به شخصیت‌های آثارشان بخشیده و چنان روح و روان پیچیده به آنان داده است که در هر زمانی امکان انجام پژوهش‌های «جامعه‌شناختی» درباره آنها هست. (همان مأخذ، ۱۳۷۳، ۹۷) اگر نویسنده بزرگ ادبی با همان نگاه عمیق و دقیق خود به توصیف اعمال و رفتار و زندگی انسان‌های واقعی پردازد که طبعاً اثر او جنبه تاریخی نیز می‌گیرد - بررسی جامعه‌شناختی این افراد از واقعیت و جوهره علمی بیشتری نیز برخوردار خواهد بود.

*محتسب شراب خانگی را هم می‌ترساند

شراب خانگی ترس محتسب خورده به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

۴/۲۸۳

و منظور از یار همان شاه شجاع است که پس از کور کردن پدر بر تخت پادشاهی شیراز جلوس کرد و حافظ به افتخار این پادشاه که میخانه‌ها را گشود، به سلامتی او شراب را می‌نوشد

شرابی که سالها در دوره امیر مبارزالدین در خانه مانده و کهنه شده است و گیرایی زیاد دارد. فرق حافظ با دیگر شاعران و نویسندگان هم عصرش در این است که نسبت به همه آنها نکته سنج و تیزبین و حساس و ریزبین است و هیچ چیزی از نگاه خردمندانه او دور نمی ماند از دیدگاه جامعه‌شناختی او شاعری است که در مرکز جامعه عصر خود حضور دارد.

* محتسب رند است و رندی اش هنری دیریاب است.

ای دل طریق رندی از محتسب پیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد
۶/۱۲۶

حافظ در ساختن رند انگیزه‌ها و الگوهای متعددی داشته است. از یک سو «انسان کامل» را از عرفان می‌گیرد و از سوی دیگر رند را به معنای قدیمی‌اش که شخص لایبالی یک لقبای آسمان جُل و در عین حال آزاده و گردنکش است و در برابر ارزشهای دروغین طغیان میکند. (خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۶۸، ص ۲۷)

لذا پی بردن به چنین شخصیت گره خورده و پیچیده برای عوام کاری بس مشکل است کسی که خود را در لابه لای پوشش دینی مخفی کرده باشد و همه کارهای او ظاهراً در راستای دین باشد پس هیچ کس گمان نمی‌کند مستی او را. این مستی، معنوی نیست بلکه مستی شراب انگوری است.

* محتسب مخالف موسیقی و آواز است.

خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد
۴/۱۶۵

در شریعت ما همواره عالمان دینی ساز مخالف با موسیقی را زده‌اند. در حالی که در صدر اسلام موسیقی یکی از مهمترین مسائل اجتماعی مردمان عصر بود این مبنای مخالفت با آواز و وسایل ضربی تا قرن هشتم و حتی تا زمانهای دیگر و تا این حال هم پیش رفته است.

صوفی:

عقاید مختلفی درباره صوفی بیان شده است: «صوفیان را از آن جهت صوفی خوانند که سرهای ایشان روشن بود و اثرهای ایشان پاکیزه و اسرار بواطن راست و آثار ظواهر را.» (رجائی، احمدعلی، ۱۳۶۸، ۳۷۹)

صوفی و عارف و درویش کما بیش مترادفند. اما در دیوان حافظ معانی و مصادیق آنها با هم فرق دارد. (خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۶۸، ۱۳۸)

حافظ از درویشان به نیکی یاد کرده است از عارف نیز به نیکی سخن گفته، از نظر حافظ عارف همان صوفی راستین است. که چهره و رفتار رندانه دارد.

به آب روشن می عارفی طهارت کرد علی الصباح که میخانه را زیارت کرد حافظ فقط یک بار از عارف به وجه منفی یاد کرده است « عارف از خنده می در طمع خام افتاد» اما صوفی { = پشمینه پوش = دلق پوش = خرقه پوش } همواره به بدی یاد کرده است. چرا که صوفیان زمان غالباً پشمینه پوشان تند خو بودند که از عشق بویی نشنیده بودند و مردان خدا و روندگان طریقت حقیقت یا حقیقت طریقت نبودند. لقمه شهبه می خوردند و طامات می یافتند و از سرای طبیعت بیرون نمی رفتند. اگر زاهد قهرمان منفی در حوزه شریعت است، صوفی قهرمان منفی در حوزه طریقت است. (همان مأخذ، ۱۳۶۸، ص ۱۳۸)

حافظ مکرراً از صوفی انتقاد کرده است. ممکن است این سوال و مسأله برای خوانندگان پیش آید که این حمله‌های حافظ به زاهد و صوفی و محتسب و شحنه حاکی از عدم مدارا است نه مدارا! پاسخ این است که حافظ یا باید در مقابل تباهی دو دستگاه معنوی عظیم الشان، یعنی شریعت و طریقت و نمایندگان آنها یعنی مشایخ شهر و زاهد صوفی واکنش نشان می داد یا نمی داد. اگر خاموش می نشست از سازشکاری یا زبونی یا حاکی از چرب شدن سیبش و دیدن دمش بود.

پس ناگزیر چون به هیچ قیمت بر سر حقیقت و جلوه‌های آن مصالحه نمی کند لذا ناچار باید منتقد باشد. پس تا اینجا جای مساهله و مصالحه نیست ولی از این به بعد که مدارا رخ می نماید به جای تحریک اوباش شهر و یا حتی قشریان مذهبی متعصب، راه نصیحت و طنز و انتقاد را بر می‌گزیند. (خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۶۸، ۲۵۹)

* صوفی حقه باز است

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

۱۳۳ / ۲ - ۱

حافظ صوفی را در اینجا در مقابل با عارف مطرح کرده است و کار صوفیان را حقه بازی و شعبده بازی با مردمان زمان خود می داند صوفی در مقابل سیرت پاک عارف نیرنگ می کند تا کارش را با آب و رنگ جلوه دهد و بدین وسیله مردم اجتماع را که معمولاً از دین به ظواهر اکتفا می کردند فریب دهند و لذا فلک حیلہ گری آنها را برملا می کند و رسوای عام می شوند.

* صوفی مغرورانه ورد می خواند

صوفی ما که زورد سحری مست شدی
شامگاهش نگران باشد که سرخوش باشد

۲ / ۱۵۹

سخن از نفاق صوفی می‌گوید که در بامداد از ذکر و دعای سحرگاهی سرمستی نشان می‌دهد و به اصطلاح (تواجد) می‌نماید و شامگاهان از باده انگوری مست می‌شود. حافظ در جای دیگر نیز شبیه به این مضمون دارد.

صوفی مجلس که دی جام و قدح می شکست باز به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد
۲/۱۷۰

نکته بسیار مهم این است که هیچکدام از کارهای دینی صوفیان دوام ندارد و به اصطلاح امروزی پایبند نیستند از یک طرف ورد که نشان از تقوا دارد از خود به ظهور می‌رساند و از طرف دیگر چون تزلزل مبانی فکری و عقیدتی دارد اندک زمانی که سپری می‌شود به سیرت و ذات خود بر می‌گردند.

* صوفی جام شراب را می‌شکند (صوفی و نفی شراب)

صوفی مجلس که دی جام و قدح می شکست باز به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد
۲/۱۷۰

یکی از ویژگیهای منحصر به فرد صوفیان تظاهر به دروغ است. دروغ است که اجتماع را به تباهی می‌کشد اندیشه‌ها را زوال می‌بخشد ژرف ساخت جامعه را متزلزل می‌کند حافظ با طنز بسیار ظریف خود صوفی را که محال است عاقل باشد و به جانب عقل گرایش پیدا کند به وسیله باده نوشی، عقل و خرد می‌بخشد. این معرفت که در می‌وجود دارد وجود صوفی را متحول می‌کند.

صوفی اندازه نگه نمی‌دارد. اندازه نگه دار که اندازه نکوست.

صوفی ارباده به اندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد
آنکه یک جرعه می‌از دست تواند دادن دست با شاهد مقصود در آغوشش باد

۱-۲/۱۰۵

در فلسفه اپیکوری هم آمده است که هر انسانی باید حد وسط اخلاقی را رعایت کند. اپیکورس می‌گوید: «رعایت نکردن حد وسط اخلاقی انسان را دچار مخاطره می‌کند. فرض کنید کسی که شراب می‌خورد اگر در خوردن افراط کند دچار سردرد و درد معدی می‌شود.» ویژگی منفی دیگر صوفیان افراط ورزیدن است.

«این کار» بار معنایی زیادی دارد ... همان سیر و سلوک در طریق معرفت است.

حافظ شرط وصال محبوب را به اندازه خوردن شراب و حد نگهداشتن آن میدانند. آنکه حد وسط اخلاقی را نگه نمی‌دارد و جامعه را از افراط خود آلوده می‌کند، صوفی است.

صوفی لقمه شبهه می خورد

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف دیگر ویژگی منفی صوفیان شکمبارگی و خوردن لقمه حرام است حافظ با تیز بینی خود صوفی را همچون حیوانی تصور کرده است که برای چریدن در مرغزار جامعه رانکی و افسارش را دراز می کند تا بیشتر در مرغزار بچرد تا هر چه تمام تر به پرورش جنبه حیوانی خود بکوشد. دلق صوفیان در رهن شراب اولی نیست صوفیان واستند از گرو می همه رخت دلق ما بود که در خانه خمار بماند

۳/۱۷۸

معمولاً میخوران در جامعه حافظ برای تهیه شراب هرگاه پولی در کیسه خود نداشتند دلق و پشمینه خود را به گرو می گذاشتند تا شرابی تهیه کنند. مثل مضمون فوق. حافظ دلق خود را در خانه خمار (میکنده) به گرو می گذارد. و این از برکت سلامت نفسانی اوست چرا که پشمینه پوشان (صوفیان) از این منزلت اجتماعی برخوردار نیستند. مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم آه اگر خرقة پشمین به گرو نستانند

۵/۱۹۳

حافظ معتقد است که این خرقة در رهن شراب اولی تر است و شراب بار معنایی زیادی دارد. بر خرقة می چرید.

همین مضمون را در جای دیگر می گوید:
گر شوند آگه از اندیشه ما مغبچگان

بعد از این خرقة صوفی به گرو نستانند

۱۱/۱۹۳

صوفی زهد آمیخته با تعصب دارد

وین زهد خشک به می خوشگوار بخشش
ما را به عفو و لطف خداوندگار بخش

صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش
کرانه را که چشم تو روی بُتان ندید

۱-۷/۲۷۵

تأثیر تعصب خشک بر اجتماع

دیگر ویژگی منفی صوفیان تعصب خشک آنهاست. این تعصب خشک دینی است که هر گونه باروری و بلوغ فکری و دینی را از ریشه سوزانده است. هر جامعه ای که به آن گرفتار شد، از پیشرفتهای صنعتی و اجتماعی عقب مانده است. لذا حافظ با این درایت خطر زهد آمیخته با تعصب کورکورانه را گوش زد می کند و هرگز چنین اشخاص را بر نمی تابد و فقط یک راه برای آنها باقی گذارد دعوت آنها به معرفت و لذا می گوید: ای صوفی از بوستان عشق و معرفت گلی بچین و پشمینه وصله دار را که نشانی از معرفت دینی ندارد به خار بده و دور بینداز و این

زهد آمیخته با تعصب را به شراب گوارا ببخش و شراب صاف بنوش. امیدوارم که با دیدن زیبا
رویان عشق را درک کنی.

صوفی آستین کوتاه و دست دراز

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم ز آنچه آستین کوتاه و دست دراز کرد

۵/۱۳۳

آستین کوتاه: گویا صوفیه آستین کوتاه داشته‌اند و با نیم تنه پوستین کوتاه آستین
می پوشیده‌اند. (دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، ج ۱۰)

کوتاه داشتن آستین جامه یا خرقة از رسمهای صوفیانه است ابوالمفاخر باخرزی که معاصر
حافظ است می نویسد: «و جامه کوتاه تا نیمه ساق، و آستین کوتاه و فراخ داشتن از شعار
اصحاب تصوب است. قال الله تعالی: «و ثيابک فطهر» یعنی جامه را کوتاه کن. (باخرزی،
ابوالمفاخر، یحیی، ۱۳۴۵، ۲۷)

پس آستین کوتاه یعنی صاحب آستین کوتاه یعنی صوفی حقه باز دراز دست.

سنایی در خطاب به صوفیان می گوید:

مر ترا گفتند دست از مردمان کوتاه کن تو چرا چون ابلهان کوتاه کردی آستین

نامه کوتاه نکو باشد به هنگام حساب جامه کوتاه چه خواهی کرد ای کوتاه بین

(دیوان سنایی، ۱۳۵۴، ۵۵۷)

سعدی درباره آستین کوتاه و دست دراز صوفیان می گوید:

ای به ناموس جامه کرده سپید بر پندار خلق و نامه سیاه

دست کوتاه باید از دنیا آستین خوه دراز و خواه کوتاه

خوه = خواه

(سعدی، یوسفی، غ، ۱۳۶۸، ۱۸۴)

حافظ گوید:

صوفی پیاله پیما حافظ قرا به پرهیز ای کوه آستینان تا کی دراز دستی

۸/۴۳۴

نظامی نیز خطاب به صوفی همین کلمات و ترکیبات تند را دارد و نسبت به تعدی صوفیان
اعتراض کرده است.

دست بدار ای چو فلک ذوق بساز ز آستین کوه و دست دراز

(مخزن الاسرار، ۱۴۲)

ترکیب دست دراز یعنی دست ستمگر دست درازی یا دراز دستی یعنی تعدی و تطاول

(خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۶۸، ۵۴۷)

جمع نظرات شاعران قرنهای ششم تا هشتم نشان می‌دهد که صوفی از جهت اجتماعی چهره‌ای منفی گرایانه دارد.

نقد صوفی بی‌غش نیست

نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

۱/۱۵۹

خرقه در دیوان حافظ سه قسم است و حافظ به هیچیک نظر خوبی ندارد. خرقه زاهد، خرقه صوفی، خرقه خود حافظ. خرقه در لغت به معنی پاره و قطعه‌ای از جامه است و در اصطلاح صوفیه عبارت است از جامه‌ای پشمین که غالباً از پاره‌های به‌هم دوخته فراهم آمده است. از همین روی مرقع و ملمع نامیده می‌شود. و در حقیقت لباس رسمی صوفی است که پس از امتحان و احراز قابلیت و اهلیت از طرف مرشد و پیر به او پوشانده می‌شود. (خرم‌شاهی، بهاء الدین، ۱۳۶۸، ۱۰۲)

خرقه بر دو نوع است. خرقه ارادت و خرقه تبرک - خرقه ارادت آن است که شیخ بر مرید پوشاند و خرقه تبرک آن است که کسی بر سبیل حسن ظن و نیت تبرک به خرقه مشایخ آن را طلب دارد. رنگ خرقه غالباً کبود است. (همان مأخذ، ۱۰۲)

جنید بغدادی گوید:

«اعتبار نه در خرقه پوشیدن است بلکه در عشق جانان سوختن است.»

طنز به خرقه

قدح به زیر خرقه کشیدن

حافظ به زیر خرقه قدح تا به کی کشی در بزم خواجه پرده ز کارت بر افکنم

۸/ ۳۴۳

نقل است که مردی آمد نزد (ابوالحسن خرقانی) و گفت: «خواهم که خرقه پوشم» شیخ گفت: «ما را مسأله‌ای است اگر آن را جواب دهی شایسته خرقه باشی.» گفت: (شیخ ابوالحسن) «اگر مردی چادر زنی را در سر گیرد زن شود؟» گفت: «نه» گفت: «اگر زنی هم جامه مردی در پوشد هرگز مرد شود؟» گفت: «اگر تو هم در این راه مرد نه‌ای، بدین مرقع پوشیدن مرد نگردی!» (حلبی، علی اصغر، ۱۳۷۷، ۲۲۰)

صوفیان حقه باز معمولاً خرقه را وسیله را معاش دنیوی قرار می‌دادند و از ارزش اجتماعی آن سوء استفاده می‌کردند.

خرقه آلوده

بس که در خرقه آلوده زدم لاف صلاح شرمسار از رخ ساقی و می رنگینم

۵/۳۵۵

معلوم است که خرقه در ذات خود عیبی ندارد این صاحب خرقه است که به او تشریف می دهد یا از ارزش آن می کاهد. حتی ساقیان هم این خرقه را که به جامی در گرو نمی ستانند.

خرقه حافظ معمولاً در گرو میکده‌ها قرار می گیرد و هنوز از ارزش اجتماعی اش کاسته نشده است. اما خرقه صوفی از بس که رهن شراب بوده دیگر چیزی از آن باقی نمانده است. نه به هفت آب که رنگش به صد آتش نرود آنچه با خرقه زاهد می انگوری کرد

۴/۱۴۲

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند

۹/۱۷۸

خرقه در رهن میکده

بیا که خرقه من گر چه رهن میکده‌هاست ز مال وقف نبینی به نام من در می

۳/۴۷۱

حافظ خرقه را وسیله کسب زندگانی مادی نکرده است و از قبل آن روزی نمی خورد بلکه اگر هم خرقه بر تن دارد به واسطه ارادت پیر و مرشد حقیقی است.

زاهد:

از شخصیت‌های مشهور و منفی و دوست نداشتنی شعر حافظ است که بصورت «واعظ» «فقیه» «ملک الحاج» «مفتی» و «قاضی» نیز از او یاد میشود و اهل مدرسه و صومعه و کنایه از مساجد و خانقاهها و زیارتگاهها و ریاضتگاهها) و مجلس وعظ است. از لحاظ قشری گری و ظاهر پرستی و خرقه پوشی و بعضی صفات دیگر با شخصیت منفی دیگری در شعر حافظ، همسان و همدرد است و آن همانا صوفی است که او نیز پشمینه پوش تندخو و بری از عشق و بی بهره از معرفت است و دامگاه او خانقاه است حافظ در مقابل این دو چهره منفی، یک چهره مثبت از انسان کامل در دیوان خود ارائه داده است که اهل عشق و خرابات یا دیر مغان است و رند نام دارد. (خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۶۸، ۳۶۵)

پارسا نما است

زاهد چو از نماز تو کاری نمی رود هم مستی شبانه و راز و نیاز من

۴۰۰/۹

شخصیت‌های منفی دیگر شبیه زاهد

واعظ:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

۱/۱۹۹

یکی دیگر از شخصیت‌های منفی دیوان حافظ واعظان هستند. ظواهر کار خود را به دروغ می‌آراستند و مردم را فریب می‌دادند و در خلوتگاه خود به این حماقت عمومی خنده تمسخر می‌زدند اینان هیچ بویی از حق و حقیقت نشنیده بودند و با حق در ستیز بودند. واعظ، بوی حق نشنید بشنو کاین سخن در حضورش نیز می‌گویم نه غیبت می‌کنم
۳/۳۵۲

تأثیر منفی اجتماعی واعظان همین بس که بیشتر با اقبال عمومی مواجه هستند. مردم عادی درک دسیسه‌های پنهانی واعظان را نداشتند و بیشترین خطر را بر اجتماع به ارمغان می‌آوردند. مهمتر از این مسائل طرف بزرگترین مهره‌های سیاسی کشور و جامعه مقبول واقع می‌شد و رابطه‌های سیاسی با شحنة و محتسب برقرار می‌کردند. واعظ شهر چو مهر فلک و شحنة گزید من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود
۴/۲۲۸

طنز به شیخ مترادف با واعظ

ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست

۵ / ۴۷

شیخی که فتوای غیر عقلی صادر می‌کند معلوم است که چه نتایجی خطرناکی را برای جامعه ببار می‌آورد. وقتی عاقلی گناه باشد، پس مفهوم گناه چیست؟
فغان که نرگس جماش شیخ شهر امروز نظر به درد کشان از سر حقارت کرد
۶/۱۳۱

طنز به فقیه مدرسه

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می‌حرام ولی به زمال اوقافست

۳/۴۴۰

اغلب این متشرعان (به ظاهر دینی) از موقعیت اجتماعی خود سوء استفاده کرده و اموال وقفی را تصاحب می‌کردند. اموالی که تصاحب آن برای فرد امکان‌پذیر نیست و متعلق به عموم مردم است. حافظ با طنز ظریف خود می‌گوید: فقیه مدرسه در صورتی بهترین فتوی را صادر می‌کند که در حال مستی بوده و این شراب است که به او درک و فهم و عاقلی بخشیده است وگرنه در صورت عادی یعنی غیر مستی معمولاً فتوای سختگیرانه صادر می‌کرد.

طنز به امام خواجه

امام خواجه که بودش سر نماز دراز به خون دختر رز خرقه را قصارت کرد

۴/۱۳۲

این پیشوای دینی که با تانی نماز می‌خواند، خرقه پیشوایی خود را با شراب پاک ساخت.

۱۳۱

معلوم است که این خرقة ناپاک است و شاعر از یک مسأله شرعی در دین نیز پرده بر می دارد. چیز ناپاک را با ناپاک نمی شود پاک کرد.

شیخ پاک دامن

حافظ به خود نپوشد این خرقة می آلود ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را

۸/۱۳/۵

به استعاره شیخ پاک دامن یعنی شیخ گناهکار

فقیه:

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مبارز پیاله بدهش گو دماغ را تر کن

۲/۳۹۷

فقیه از جهت ارزش اجتماعی معادل واعظ است و به همان اندازه ریاکاری می کند.

طنز به پادشاه

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است

۹/۳۹

به پادشاه هشدار می دهد که فقر معنوی درویشان را نادیده نگیرد الرزق مقسوم: روزی تقسیم شده است. قناعت پیشه می کنیم اما به درگاه پادشاه با التماس برای گرفتن روزی نمی روییم.

طنز به (صاحب دیوان)

صاحب دیوان ما گویی نمی داند حساب کاین همه زخم نهان ست و مجال آه نیست

۶/۷۱

شاه

شاه اگر جرعه رندان نه به حرمت نوشد التفاتش به می صاف مروق نکنیم

۴/۳۷۸

طنز به قاضی

عاشق از قاضی نترسد می بیار بلکه از یرغوی دیوان نیز هم

۱۱/۳۶۳

یرغو کلمه مغولی است به معنی بازپرسی.

چهره قاضیان از دیر باز در ادبیات ما مخدوش است، مخصوصاً در قرون هفتم و هشتم هجری حدت و شدت زیادی دارد. سعدی قاضیان را رشوه خوار معرفی کرده است. همه کس را دندان به ترش کند گردد مگر قاضیان را که به شیرینی.

قاضی که به رشوت بخورد پنج خیار ثابت کند از بهر تو ده خریزه زار
(گلستان، باب هشتم، ۱۹۰)

نویسنده مرصادالعباد، نجم الدین رازی، نیز قاضیانی را که از خط عدالت عدول می کنند و دچار گمراهی می شوند، هدف طعن و سرزنش قرار داده است. «و اما آن قاضی که در بهشت است مگر اشارت بدان است که خود در بهشت قاضی است. و الا آنک در دنیا قاضی باشد رعایت این حقوق بر وجه خویش کجا تواند کرد؟ خواجه علیه السلام از اینجا فرمود: «من جُعِلَ قاضياً فَقَدْ دُبِحَ بِغَيْرِ سَكِينٍ» هر کس را قاضی گردانیدند سرش را بی کار بردند.» نویسنده در ادامه مطلب می گوید: تا این ضعیف در بلاد جهان، شرق و غرب، قرب سی سال است تا می گردد، هیچ قاضی نیافت که از این آفات مبرا و مصون بود الا ماشاء الله» (رازی، نجم الدین، ۱۳۷۴، ۴۹۸)

امام شهر

زکوی میکده دوشش به دوش می بردند امام شهر که سجاده می کشید به دوش
۵/۲۸۳

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش
۶/۲۸۳

نتیجه گیری

با نگاهی جامعه‌شناختی به یکی از ابعاد شخصیتی حافظ و نحوه به کارگیری زبان طنز بوسیله این شاعر پرآوازه ایرانی این نتیجه بدست می‌آید که حافظ در طول حیات شاعری به واسطه داشتن شعور اجتماعی برتر و نفوذ در روح جامعه خود نابسامانی‌های اجتماعی برخاسته از گروه‌های اجتماعی قدرتمند اما منفی را خوب تشخیص داده از جمله این گروه‌ها و طبقات اجتماعی برتر پادشاه محتسب و صوفی، فقیه، شیوخ بودند که حافظ با حربه طنز به مبارزه با یکایکشان بر می‌خیزد. و در این مبارزه هرگز کوتاه نمی‌آید تا حدی که آنها را به زانو در می‌آورد.

منابع و مأخذ

- ۱- انوری، ح، ۱۳۶۸، یک قصه بیش نیست، تهران، علمی.
- ۲- انوری، ح، ۱۳۷۳، اصطلاحات دیوانی، تهران، سخن.
- ۳- باخرزی، ا ی، ۱۳۴۵، اوراد الاحباب و فصوص الآداب، ج ۲، افشار، ا، تهران، دانشگاه تهران.
- ۴- حاکمی، ا، ۱۳۸۰، ادبیات معاصر، تهران، انتشارات پیام نور.
- ۵- حلبی، ع، ا، ۱۳۷۷، تاریخ طنز و شوخ طبعی، تهران، بهبهانی.

- ۶- خرمشاهی، ب، ۱۳۶۸، حافظ نامه، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۷- خرمشاهی، ب، ۱۳۸۴، ذهن و زبان حافظ، تهران، ناهید.
- ۸- دهخدا، ع، ۱۳۷۷، لغت نامه، ج ۱۰، تهران، دانشگاه تهران.
- ۹- راوندی، م، ۱۳۸۳، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، تهران، نگاه.
- ۱۰- رجائی بخارائی، ا، ع، ۱۳۶۸، فرهنگ اشعار حافظ، تهران، علمی.
- ۱۱- ستوده، ح، ق، ۱۳۴۶، تاریخ آل مظفر، ج اول، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۲- سعدی شیرازی، م، ۱۳۶۸، گلستان، یوسفی، غ، تهران، خوارزمی.
- ۱۳- سنائی، ا، ۱۳۵۴، دیوان، رضوی، م، تهران، سنایی.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، م، ۱۳۸۶، زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران، ناهید.
- ۱۵- معین، م، ۱۳۷۵، حافظ شیرین سخن، معین، م، تهران، صدای معاصر.
- ۱۶- نظامی گنجوی، ۱۳۷۰، مخزن الاسرار، ثروتیان، ب، تهران، انتشارات برگ.
- ۱۷- ولک، ر، وارن، آر، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، نظریه ادبیات، مؤحد، ض، مهاجر، پ، تهران.